



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۷/۱۲/۰۲

م. اسحاق نگارگر

## افغانستان به راستی هم افغانستان شده است!

این زمین و آسمان هنگامه شور است و بس  
گر بود آسودگی در عالم دیگر بود  
(بیدل)

من پوره دوماه در افغانستان بودم. وقتی میگویم افغانستان به راستی افغانستان شده است معنای دیگر افغان یعنی فریاد و ناله را در ذهن دارم و بدبختانه در این کشور هر کس در هر مقامی که است از آنچه میگذرد ناراض است ولی هیچ کس خود را به خاطر وضعی که هست ملامت نمیکند. همه فریاد میزنند که اینجا رشوه و فساد وجود دارد و همان ها که خود مسؤل این رشوه و فساد استند و شاید هم بیشتر از دیگران دست طمع از آستین بیرون کرده و آبروی قناعت را برده اند و بی پروا رشوه میگیرند فغان و فریاد شان هم بیشتر از دیگران است. اگر چه نتوانستم دیگر شهرهای افغانستان را هم ببینم ولی از یک سو فرصت یاری نکرد و از سوی دیگر بسیاری از دوستان مرا از دشواری های امنیتی ترساندند. بسیار آرزو داشتم که هرات، جلال آباد و قندهار را نیز ببینم و با مردم صحبت کنم ولی نتوانستم امدار کابل و مزار شریف با بسیاری صاحبیت کردم و بسیار چیز های یاد گرفتم. برخی از شاگردان پوهنتونها و مؤسسات عالی تعلیمی کتابهای درسی خود را برایم آوردند و گفتند که معنای این زبان چندهار ادرک نمیکنند و وقتی برای استادان از زبان گنگ و اصطلاحات مغلق این کتابها خاصه در پوهنتونها و خصوصاً شکایت میکنند برای شان گفته میشود که از ایران و دانشگاه های ایرانی کمک میگیرند و آن کمکها به اصطلاح بی قید و شرط نیست و ناگزیر استند اصطلاحات وضع شده در ایران را که غالباً خود استاد هم از فهم آن عاجز است بپذیرند. (در این مورد به اغتنام فرصت باز هم صحبت خواهم کرد.)

من داستان گدای سامره را که شهری در نزدیکی بغداد است شنیده بودم. هر گدای که سماجت و شلگی را در گدایی تاو قاحت و دیده درایی برساند و تا چیزی نگیرد دنبال مردم را هانکند آن گونه گدای سامره میخوانند ولی امروز در افغانستان بدبختانه همه رشوه خواران بدون استثناء رشوه خواران سامره استند. نخست رشوه را همانند حق پدر خود میدانند و فکر میکنند که مردم بدون استثناء و باکمال میل باید برای شان رشوه بدهند و دوم اینکه در برابر رشوت دهنده هیچگونه تعهد اخلاقی هم ندارند و معمولاً لنگی پهلوی رشوه را گاو شیری میخورند. یعنی این که میگویند در سرزمینی که همانند افغانستان مسکن رشوه خواران سامره بود مردی که با یکی دعوی حقوقی داشت یک تاقه لنگی پهلوی را که گران بهاد بود برای قاضی شهر رشوه داد و برای اینکه قاضی او را به خاطر داشته باشد بجانب قاضی قرار گذاشت که هنگام

ورود به محکمه سرفه میکند و هر دو دست را به دستار خود می بَرَد تا قاضی بداند که آرنده دستار است و قضیه را به نفع او فیصله کند. وقتی اورفت طرفِ دعوایش برای جنابِ قاضی یک گاو شیری به عنوان رشوه بُرد تا قاضی هنگام صبحانه شیر چرب گاو را خورده به محکمه برود. وقتی هر دو در محضر قاضی حاضر شدند آن که دستار پهلوی را بُرده بود سرفه کرد و دستهای خود را به سوی دستار بُرد ولی قاضی هیچ اعتنا نکرد و مرد بار دوم و بار سوم سرفه ها کرد و بالاخره قاضی با همان وقاحتِ گدای سامره برایش گفت: «چه بیهوده دست بردستار می بری و سرفه ها میکنی لنگی را گاو خورده است.» در افغانستان باوقاحتی که با هیچ صفت نمیتوان وصفش کرد رشوه میگیرند و فقط یک هفته بعد لنگی پهلوی را گاو میخورد و برای همان یک مورد کم از کم ده بار و هر بار به پیمانۀ بیشتر رشوه گرفته میشود.

میگویند مدیر عمومی سوادآموزی در ولایت بلخ که به سپارش یکی از رهبران مقرر شده است خود لمری بریدن و عملاً از تمام امتیازات خود در اردو بر خوردار است ولی در عین زمان مدیر عمومی سوادآموزی نیز است و از هر دو وظیفه معاش و رشوه میگیرد ولی دور در سوادآموزی برای امضا کردن می آید و هیچ گونه تجربه در کار ندارد و از قرار معلوم خود سواد ندارد ولی برای دیگران سواد یاد میدهد. من در این شیوه رشوه خواری تیپ گدای سامره از شخص اول مملکت گرفته تا تمام وزرا و کلا و والیان همه را مسؤول دانسته به قول حضرت سعدی استناد میکنم که گفته است:

## اگر زباغ رعیت ملک خورد سیبی

### بر آورند غلامان او درخت از بیخ

آری اگر زورمندان پاس دارایی عامه را می کردند و بی پروا از باغ رعیت سیب نمیخوردند رشوه مانند بوا این سان همه گیر نمیشد و آب چشم زبردستان به شیوه ای که ریخته است نمی ریخت. اگر رهبران انتظار دارند که رهروان از آنان سرمشق بگیرند باید خود نمونه اخلاق و صداقت باشند و از داراییهای عامه پاسداری کنند. وقتی رهبران به نام اینکه جهاد کرده اند و نزد خدا (ج) مجاهد و غیر مجاهد یکسان نیستند زمین های دولتی را غصب نمایند؛ محصول برقی خود را تحویل نکنند و تا میتوانند رشوه ستانی و زراندوزی نمایند پاداش معنوی خود را (البته در صورتیکه جهادشان به خاطر خشنودی خدا باشد و نه برای سوء استفاده از داراییهای عامه) نیز ضایع کرده اند. من در کشور های گوناگون سفر کرده ام و همیشه با دیدن بهشت دیگران به یاد دوزخ خود افتاده ام؛ دوزخی که از نعمت های خدا داد کمبودی ندارد ولی یگانه عاملی که این بهشت را به یک دوزخ مسلم بدل کرده است وجود هیرانی است که به سرزمین خود عشق ندارد و دل های سنگ شان بر خواربها و حقارت های مردم شان نمیسوزد ولی تا بخواهی ریاکار و از تقوای سیاسی تهی استند و می پندارند اگر از درفش کشور پیراهن و نکتایی دُرست کردند به معراج وطن دوستی رسیده اند. من به هیچ وجه جانبدار خشونت و جنگ نیستم اما صبر و تحمل مردم نیز حد و اندازه دارد و رشوه خواری و فساد موجود در افغانستان ممکن است این کشور را در گرداب بحران های تازه بیندازد و سبب مداخله های منفی بیشتر شود چون بدبختانه حیثیت هادرگرو پول افتاده است و منافع عالیای مملکت نیز در معرض خرید و فروش قرار گرفته است و پول همین پول لعنتی که دیوجانس کلبی آنرا در کوچه های آتن پراکنده بود امروز در افغانستان بر همه ارزشهای اخلاقی حکومت میکند و کشور برای مردمش مصداق این بیت بیدل است که:

## گرفته است حوادث جهان امکان را

### زعافیت چه زمین و چه آسمان خالیست

فاعتبروا یا اولی الابصار شنبه ۱۲ نومبر ۲۰۱۷ نگارگر بر منگم